

مردم‌سالاری دینی در نهج‌البلاغه

ابوالقاسم عارف‌نژاد*

می‌بایست با توجه به مصالح و نظرات آنها و ترجیح اکثریت بر اقلیت به تصمیم‌گیری و اداره امور جامعه پردازد.

کلیدواژه: تاریخ اسلام، خلفای راشدین، نهج‌البلاغه، امامت، بیعت، حکومت اسلامی، مشروعیت، مردم‌سالاری دینی.

مقدمه

اسلام بر نقش اکثریت به عنوان عامل اصلی تحقق احکام الهی تأکید می‌ورزد؛ نقشی که منحصر به زمان خاصی نبوده و همه اعصار و قرون را در بر می‌گیرد. تأیید بر نقش مردم در حکومت در زمینه یکی از مهمترین اعتقادات شیعه تجلی می‌نماید. اعتقاد به مهدویت، اعتقاد به تحقق عدل و داد در زمین است و زمانی تحقق چنین عدالتی امکان‌پذیر خواهد بود که استقبال عمومی وجود داشته باشد و امام زمان (ع) زمانی ظهور خواهند کرد که اکثریت مردم کره زمین

چکیده: در فرهنگ سیاسی علی (ع) اگرچه اکثریت مترادف حقانیت نیست، در عین حال، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است و حکومت اسلامی را بر این رکن استوار کرده است. حاکم واجب‌الاطاعه حاکمی است که مورد پذیرش اکثریت قرار گرفته باشد، ولو اینکه بهترین فرد نباشد و زمانی که اکثریت فرد اصلح را حمایت نکنند، فرد اصلح نیز شرعاً مکلف به تلاش برای کسب قدرت و زعامت امت نمی‌باشد. امام علی (ع) برای حفظ مصالح جامعه نوپای اسلامی و جلوگیری از تفرقه و چنددستگی راضی به بیعت با سه خلیفه قبل از خود شد و هرگاه آنان کمک فکری می‌خواستند امام از این امر دریغ نمی‌ورزید و صادقانه آنان را راهنمایی می‌کرد. در مواردی هم که خلفا سنت پیامبر (ص) را تغییر دادند امام سکوت اختیار کرد تا وحدت جامعه از هم فرو نپاشد. علی (ع) علت قبول خلافت را نیز تقاضای اکثریت بیان فرمود و چنین تقاضایی وی را، شرعاً به پذیرش این منصب مکلف کرد. امام معتقد بود که نظر اکثریت نه تنها باعث انتقال قدرت به حاکم می‌شود بلکه حاکم

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز نیشابور.

خواهان اجرای عدالت باشند.

از نکات قابل توجه بررسی مشروعیت دینی نظر اکثریت در انتخاب حاکم است؛ به این شرح که آیا نظر اکثریت شرعاً لازم‌الاتباع است و وجوب شرعی دارد؟

یا اینکه نظر اکثریت هیچ ربطی به حکم شرعی ندارد و فرد با اطاعت از حکومتی که توسط اکثریت انتخاب شده است نه مستحق پاداش بوده و نه با مخالفت با آن مستوجب عقاب می‌باشد؟ و یا اینکه وجوب شرعی اطاعت از حاکم مشروط به رعایت شرایطی توسط اکثریت و وجود شرایطی در حاکم می‌باشد؟

از آنجا که پاسخ به این موارد مستلزم روشن شدن نظر امام در ابعاد دیگری است، ضرورتاً مباحث زیر از یکدیگر تفکیک شده و بررسی خواهد شد:

۱. از نظر امام علی (ع) حاکم می‌بایست چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

۲. از نظر امام علی (ع) تبعیت از حاکم منتخبی که دارای تمام شرایط نباشد شرعاً چه حکمی دارد و علی (ع) در مقابل خلفای سه‌گانه قبلی چه روشی را در پیش گرفت؟

۳. علی (ع) به چه دلیل خلافت را پذیرفت و در مشروع بودن حکومت خود به چه دلایلی استناد نمود؟

شرایط حاکم

حاکم، برای اجرای احکام الهی در جامعه، باید به خداوند اعتقاد داشته باشد و از آنجا که خداوند فرموده است: «و من یتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه» (آل عمران، ۸۵) این شخص فقط باید مسلمان باشد. با توجه به اینکه پیروان دیگر ادیان کفار محسوب می‌شوند خداوند هرگز سلطه کفار بر مسلمانان را اجازه نداده است. «وَلَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» (نسا/۱۴۱). با توجه به بدیهی بودن

ضرورت وجود شرایط عمومی در حاکم، از قبیل مسلمان بودن، سلامت عقلی و جسمی و بلوغ، اکنون نظرات امام در خصوص حاکم شایسته را مرور می‌کنیم.

علی (ع) وجود فضائل اخلاقی را در حاکم ضروری می‌داند و هر فردی که فاقد صفات حسنه باشد و صفات رذیله‌ای مانند: بخل، نادانی، ظلم، عدم اعتماد به نفس در مقابل دیگر حکومتها و رشوه‌خواری بر روح و جانس مسلط شده باشد شایستگی رهبری جامعه اسلامی را ندارد و می‌فرماید:

و شما دانستید که سزاوار نیست حاکم و فرمانده بر ناموس و خونهای مردم و غنیمتها و احکام اسلام و امامت بر مسلمین بخیل باشد تا برای جمع مال ایشان حرص بزند و نه جاهل تا بر اثر نادانی خود آنها را گمراه گرداند و نه ستمگر تا به ظلم و جور آنان را مستأصل و پریشان نماید و نه هراسناک از تغییر ایام تا با گروهی همراهی کرده و دیگری را خوار سازد و نه رشوه‌گیر در حکم تا حقوق مردم را از بین برده حکم شرع را بیان ننماید و نه آن کس که سنت پیامبر (ص) را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بيفکند (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱).

علی (ع) در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد تشریح می‌کند شخصی که فعلاً ظاهرالصلاح است ولی سوءپیشینه دارد صلاحیت رهبری و امامت را ندارد و کسی که می‌خواهد این مسئولیت خطیر را عهده‌دار شود می‌بایست در گذشته مرتکب اشتباه سیاسی نشده باشد:

و بدان که به‌درستی تو از طلقاً (کفار اسیری که پیامبر آنان را آزاد کرد) هستی. از کسانی که خلافت برای آنها جایز نیست و مشورت بر آنها عرضه نمی‌شود و به تحقیق جریر بن عبدالله‌الجلی که از اولین مؤمنین و از مهاجرین است را به سوی تو فرستادم پس بیعت کن و

اشاره می‌کند که هر چند افرادی از قبیل معاویه در هنگام بیعت حضور نداشته‌اند، این بیعت عقلاً مشروعیت لازم را دارد؛ زیرا اجتماع و اتفاق نظر آحاد جامعه امکان‌پذیر نیست و بعد از عقد بیعت حاضرین شرعاً و عقلاً مجاز به نقض پیمان با حاکم نمی‌باشند و کسانی هم که غایب بوده‌اند حق انتخاب را از خود سلب کرده و موظف به اطاعت از نظر اکثریت فعال در صحنه می‌باشند:

به جان خودم قسم اگر امامت جز با حضور همه مردم برپا نشود پس چنین امری امکان‌پذیر نیست بلکه آن مردمی که حضور یافته‌اند از طرف غایبین نیز تصمیم‌گیری می‌کنند و کسی که حاضر بوده است حق رجوع از تصمیم خود را ندارد و آن کسی هم که غایب بوده است حق انتخاب را از خودش سلب کرده است (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۲).

امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد مجدداً این مطلب را یادآوری

کرده و همین استدلال را بیان می‌فرماید:

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت کرده عهد و پیمان بستند پس آن‌که حاضر بوده و بیعت نمود مجاز نیست که کسی دیگری را انتخاب کند و آن که حاضر نبوده مجاز نیست که آن را نپذیرد و مشورت حق مهاجرین و انصار می‌باشد و چون ایشان گرد آمده و مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضا و خشنودی خداوند در این کار است و اگر کسی به سبب عیب‌جویی یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچی کند او را به اطاعت وادار نمایند و اگر فرمان آنها را نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت اینکه غیر راه مؤمنین را پیروی نموده و خداوند او را واگذارد به آنچه که به آن رو آورده است (نهج‌البلاغه، نامه ۶).

از آنجا که بیعت مردم با علی (ع) در مدینه صورت گرفت امام نظر ساکنین این شهر را محترم می‌شمارد و در نهایت بیان می‌کند که انتخاب آنان امری است که خداوند هم به آن راضی است و اگر

هیچ قدرتی نیست مگر به وسیله خداوند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۲ / ۳۶۷).

حاکم جامعه اسلامی در کنار صلاحیتهای اخلاقی باید صلاحیت علمی و مدیریتی هم داشته باشد. امیرالمؤمنین علی (ع) در این باب می‌فرماید: سزاوارترین فرد برای خلافت قویترین مردم نسبت به آن و داناترین آنها به فرمانهای خداوند می‌باشد (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۲).

علی (ع) و پذیرش خلافت
علی (ع) در خطبه شفشقیه به نقش اکثریت در انتقال قدرت به فرد بسیار اهمیت می‌دهد. این نقش از دو بعد قابل بررسی است: اول اینکه، تقاضای اکثریت از فرد باعث می‌شود پذیرش منصب حکومت و جوب شرعی پیدا نماید؛ در این صورت منصب خلافت و وظیفه‌ای است که خداوند بر علماء واجب گردانیده تا با آن حق مظلوم را از ظالم بگیرند و عدالت را در جامعه تحقق بخشند. اگر عالم از پذیرش خلافت خودداری کند نزد خداوند مقصر شناخته می‌شود. امام (ع) در این باب می‌فرماید:

قسم به خداوندی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر این بیعت‌کنندگان نبودند، و یاران بر من حجت تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمبار را برنتابد و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و آب می‌دادم آخر خلافت را به کاسه اول آن زیرا فهمیده‌اید که این دنیای شما نزد من خوارتر است از عطسه بز ماده (نهج‌البلاغه، خطبه ۳).

دوم اینکه، حضور اکثریت فعال را، به عنوان عامل مشروعیت بخش حکومت، یک امر عقلانی می‌داند و نظر اقلیت را در مقابل نظر اکثریت نافذ نمی‌شمارد و امام (ع) در مقام اثبات مشروعیت خلافت خود و محکوم بودن معاویه به همین نکته

در خطبه شفشقیه (نهج البلاغه، خطبه ۳) بیان کرده است که بعد از فوت پیامبر (ص) او صالحترین فرد برای اداره امور جامعه بوده است.

در خطبه ۱۱۹ نیز سوگند می‌خورد که اگر کسی بخواهد احکام واقعی اسلام را شناخته و رستگار شود می‌بایست به وی که از اهل بیت است مراجعه کند و اگر چنین نکند گمراه و پشیمان خواهد شد.

امام خود را برای اداره امور جامعه اصلح می‌دانسته است و این اصلح بودن را نیز بارها به زبان آورده است (نک: نهج البلاغه، خطبه ۶). برغم آن با سه خلیفه بیعت کرد. او در باب بیعت خود با ابوبکر فرمود:

و دست خود را (از بیعت) باز کشیدم تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد (ص) خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم رخنه‌ای در آن بینم و با ویرانی‌ای که مصیبت آن بر من سختتر از محروم ماندن از خلافت است و از دست رفتن حکومت شما (نهج البلاغه، خطبه ۶۲).

امام (ع)، نه تنها با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد بلکه هنگامی که از او مشورت می‌خواستند آنان را راهنمایی می‌کرد و از حمایت آنان خودداری نمی‌ورزید و همواره به عنوان یک نظریه‌پرداز نظامی سپاه اسلام، خلیفه و مسلمانان را یاری می‌داد، چنانکه در باب فتح شام و خارج نمودن آن از دست رومیان، در عهد ابوبکر، آورده‌اند که خلیفه با افراد مختلفی مشورت می‌کرد ولی فقط رأی و نظر علی (ع) را پذیرفت و سرانجام سپاه اسلام به پیروزی رسید. نقش علی (ع) در دوران خلافت عمر ملموس‌تر بود. عمر تصمیم گرفت که در جنگ با ایران در لشکر مسلمانان حضور یابد. دیگران عمر را به این کار تشویق کردند امام علی (ع) مانع از این تصمیم شد (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶). در نبرد جسر، که در مقابله با ایرانیان بود وقتی خبر کشته شدن فرمانده سپاه اسلام

افرادى خواسته باشند بر علیه تصمیم اکثریت مردم موضع‌گیری کنند مردم شرعاً موظف هستند به یاری حاکم انتخاب‌شده قیام کنند و به پیکار با این افراد برهم‌زننده وحدت اجتماعی روی آورند.

امام (ع) در خطبه‌ای دیگر نیز تکروری و مخالفت با اکثریت را سبب برهم زدن آرامش جامعه دانسته و تکرران را نمونه‌های انحراف از سنتهای صالح معرفی می‌کند و به آنان دستور می‌دهد که از نظر اکثریت مردم - که همان احترام به حکومت انتخاب شده و اطاعت از آن است - تبعیت نمایند؛ زیرا اطاعت واقعی از پروردگار مستلزم احترام به نظر اکثریت است و می‌فرماید:

پس پرچم و نشانه‌های فتنه‌ها و بدعتها نباشید و از آنچه ریسمان جماعت به آن بسته شده و پایه‌های طاعت و بندگی بر آن بنا گردیده دست بردارید (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱).

امیرالمؤمنین در خطبه ۱۲۷ نیز مبارزه عملی با تفرقه‌افکن را یک وظیفه

شرعی می‌داند و می‌فرماید:

و با اکثریت همداستان شوید که دست خدا همراه جماعت است و از تفرقه پرهیزید که موجب آفت است آن که از جمع مسلمانان کناره گیرد نصیب شیطان می‌شود چنانکه گوسفندی که از گله کناره گیرد نصیب گرگ بیابان است. هر که مردم را بدین شعار بخواند او را بکشید هر چند زیر عمامه من باشد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر اکثریت مردم فردی را انتخاب کردند که عالمترین و کاردانترین فرد جامعه نبود آیا چنین انتخابی مشروع است؟ و دیگر اینکه اطاعت از چنین حاکمی تابع چه حکمی می‌باشد؟ بررسی اوضاع سیاسی بعد از فوت پیامبر (ص)، به روشنی، به این سئوالات پاسخ می‌دهد.

به هر دلیلی و در هر شرایطی که بود امام با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و اجازه نداد که کسی از بنی‌هاشم بر علیه حکومت قیام کند. علی (ع)

عباس را به سوی امام فرستاد و از او خواست که مدینه را به سوی یبوع ترک کند تا فریادهای مردم در حمایت از خلافت علی (ع) کاهش یابد؛ اگر چه قبلاً عثمان چنین تقاضایی را از امام کرده بود و امام نیز پاسخ مثبت داده بود در این لحظه امام فرمود: ای ابن عباس عثمان نمی‌خواهد مرا مگر همچون شتر آبکشی که با دلو آب می‌کشد که پیوسته در رفت و آمد باشد فردی را پیش من فرستاد که بیایم و اکنون فردی را فرستاده است که بروم به خدا قسم آن قدر از وی دفاع کردم که می‌ترسم خود مرتکب گناه گردم (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۵).

بنابراین، خلیفه و حاکم می‌بایست بهترین فرد جامعه باشد؛ ولی اگر مردم مفضول را بر فاضل مقدم داشتند این انتخاب، ولو اینکه بهترین انتخاب نیست، فاقد مشروعیت نمی‌باشد.

از دیگر مواردی که علی (ع) بر استقبال عمومی مردم تأکید می‌کند جمله‌ای است که امام (ع) در روز شورا به عبدالرحمن بن عوف فرمود: به درستی ما دارای حقی هستیم که اگر آن به ما داده شود آن را می‌گیریم و اگر از آن منع شویم بر پشت شتر سوار شده و سفر بی‌توجهی به آن را شروع می‌کنیم ولو اینکه این سفر طولانی باشد (ابن شهر آشوب، ۱:۱۳۷۹ / ۲۷۴).

از مستندترین موارد، جمله‌ای است که امام بعد از قتل عثمان و قبل از پذیرش خلافت فرموده است. بعد از کشته شدن عثمان امیرالمؤمنین، برای اینکه تصور نشود که او تمایل به حکومت داشته است، از مدینه خارج شد و شهر تا پنج روز بدون خلیفه بود. مردم چند بار برای بیعت با امام مراجعه کردند ولی امام نپذیرفت (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۲۸). آخرین بار امام فرمود:

مرا رها کنید و به دنبال کسی جز من بروید؛ زیرا ما با کاری روبرو خواهیم گشت که دارای رویه‌ها و رنگهای گوناگونی است. دلها با آن همراه نیست و خردها آن را بر نمی‌تابند و توان پذیرفتن آن را ندارند. افقها با ابرها تیره گشته

به عمر رسید وی با اصحاب خود به مشورت پرداخت که آیا خود به کمک سپاه برود یا کسی را اعزام کند؟ علی (ع) پیشنهاد کرد که خود خلیفه به محل پیکار برود؛ زیرا مسلمانان روحیه خود را باخته بودند و حضور شخص خلیفه در جنگ سبب تقویت روحیه و انگیزه سپاهیان اسلام در نبرد می‌شد. برخورد امام با خلافت عثمان بسیار قابل توجه است. امام بیعت خود را با عثمان مشروط به حفظ رعایت مصالح جامعه کرد و حقوق جامعه را مقدم بر حقوق خود دانسته و فرمود:

سوگند به خدا خلافت را رها می‌نمایم مادامی که امور مسلمانان منظم باشد و مادامی که در زمان خلافت بر دیگری به جز من جور و ستمی وارد نشود (نهج‌البلاغه، خطبه ۷۳).

در زمان عثمان با افرادی مخلص، همچون ابوذر، ناعادلانه رفتار شد. ابوذر با خواندن آیه: «کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند از حب دنیا آنان را به عذاب دردناک بشارت ده» (توبه، ۳۴)، از عثمان انتقاد کرد و خلیفه، بعد از محاکمه ابوذر، دستور داد که او را به ربه تبعید کنند (طبری، ۲:۱۴۰۷ / ۶۱۵) و به هیچ کس اجازه داده نشد که به دیدار وی برود و با او خداحافظی کند؛ اما علی (ع)، به همراه فرزندان حسن و حسین (ع) و برادرش عقیل و برخی از افراد بنی‌هاشم و نیز عمار یاسر، با ابوذر خداحافظی کرد.

با این همه، در مقابل حکومت جبهه‌گیری نکرد و مانع از تبعید ابوذر به ربه نشد. البته امام هیچگاه اقدامات عثمان را توجیه نمی‌کرد بلکه بارها او را نصیحت می‌کرد تا عثمان در صراط مستقیم قدم بردارد و مانع از ظلم بر مردم شود.

هنگامی که اقدامات دستگاه خلافت سبب شورش مردم گردید امام نه تنها به تضعیف عثمان نپرداخت بلکه در حفظ حرمت دستگاه خلافت کوشید تا اشتباهات آن اصلاح شود (نک: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۳). زمانی که عثمان در محاصره بود عبدالله بن

در آغاز رغبت و میل آنها را شدیداً برانگیخت تا در قبول خلافت اصرار بورزند. زیرا انتقال خلافت به امام (ع) بعد از دگرگونی‌هایی بود که در دستورات دینی پدید آمده بود و قتل عثمان اتفاق افتاد و مردم بر ریختن خون او جرات یافتند در زمینه این حوادث و تحولات، نیاز بود که روحیه مردم را تقویت و آنها را بر قواعد حق و دستورات الهی تشویق کند تا رغبت و میل آنها را بر خلافت خویش بیش از پیش فزونی بخشد... علت نپذیرفتن خلافت، حوادث ناگوار آینده و پیمان‌شکنی بعضی از عناصر نامطلوب بود که در آغاز خلافت اصرار فراوانی بر قبول حکومت امام (ع) داشتند... اظهار اطاعت امام (ع) از خلیفه‌ای که آنها انتخاب می‌کردند به این دلیل بود که امام (ع) وجوب اطاعت از پیشوا را از دیگران بهتر می‌دانست... اگر به فرض آنها امیری برای خود انتخاب می‌کردند و آن امیر برخلاف فرمان خدا عمل می‌کرد امام (ع) در برابر چنین امری فرمانبردارتر از آنها نبود که بماند مخالفت هم می‌کرد.

راوندی (۱۴۰۶:۶۲۷) در شرح این خطبه می‌گوید: علی (ع) می‌خواست حجت را بر مردم تمام کند که اگر او به حکومت بپردازد مطابق میل آنها رفتار نکرده و بین مردم تبعیض قائل نخواهد شد. و مقصود امام از اینکه می‌فرماید که مردم او را رها کنند و با شخص دیگری بروند این است که امام می‌دانست مردم از او اطاعت نخواهند کرد و با کناره گرفتن مردم از دور امام یکی از شرایط تحقق خلافت که وجود یار و یاور است فراهم نمی‌گشت و تکلیف از امام ساقط می‌گردید زیرا امام در خطبه شفشقیه می‌فرماید که اگر حضور حاضرین و یاوران نمی‌بود و بر من حجت تمام نمی‌شد طناب خلافت را بر گردن شتر خلافت می‌انداختم. البته غرض امام (ع) این نبود که مانع از بیعت واجبی شود بلکه می‌خواست بر آنها حجت را تمام کند و اینکه امام فرمود: لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن و لیتموه امرکم، چه بسا امام علی (ع) به این دلیل این مطلب را گفته است که اگر

و راه راست ناپیدا است. آگاه باشید چنانکه من به درخواست شما پاسخ گویم شما را بدانچه که خود می‌دانم و ادا خواهم ساخت و به گفته گوینده‌ای و نکوهش نکوهشگری فرا خواهم داد. اگر مرا رها کنید من نیز چون یکی از شما خواهم بود و شاید نسبت به کسی که کار خود را به او وامی‌گذارید گوش‌کننده‌تر و مطیع‌تر باشم و بهتر است من یاور و مشکل‌گشای شما باشم تا فرمانروای شما (مَجِّ البلاغه، خطبه ۹۱).

نویسندگان و شارحین نهج‌البلاغه پیرامون این حدیث نظرات کاملاً متفاوتی مطرح کرده‌اند. ابن ابی‌الحدید (۱۳۸۵:۲۴/۷) می‌گوید: اگر امامت علی (ع) از سوی پیامبر اسلام به صراحت مشخص شده بود جایز نبود که علی (ع) بگوید مرا رها کنید و به دنبال کسی غیر از من بروید و دیگر اینکه چه بسا من شنواترین و مطیع‌ترین کسی باشم که شما او را به فرمانروایی خود منصوب می‌کنید و نمی‌فرمود که من برای شما وزیر و یاری‌کننده باشم بهتر از این است که برای شما فرمانده و حاکم باشم.

فرید خراسانی (۱۴۰۹:۱/۱۹۱) می‌گوید: بنا به نظر بعضی چه بسا علی (ع) از روی تواضع از امامت امت استعفا داده باشد و بعضی دیگر معتقدند وقتی که علی (ع) نشانه‌های مخالفت و طغیان بعضی از مردم را دید برای خود جایز دید که امامت و فرمانروایی مردم را به شخص دیگری حواله کند و به دلیل اینکه چنین شرایطی وجود داشته است عذر امام در نپذیرفتن امامت منطقی و معقول است و البته عده دیگری نیز آن را از باب تهدید دانسته‌اند که اگر می‌توانید بروید خلیفه دیگری غیر از من انتخاب کنید.

بحرانی (۱۳۷۵:۲/۸۰۷) در تفسیر این فرمایش امام می‌گوید:

از محتوای سخن امام (ع) در این خطبه چنین استفاده می‌شود که برای ایجاد علاقه در هر امر مطلوبی لازم است که دشواری و منعی به وجود آید تا قدرش به خوبی دانسته شود... امام علی (ع) با عدم پذیرش خلافت

مدینه در فاصله قتل عثمان تا بیعت مردم با علی (ع) می‌باشد. بسیاری از مورخین از جمله سیف بن عمرالضبی الاسدی (متوفی ۲۰۰ قمری) در این باب می‌گویند: مدینه بعد از قتل عثمان به مدت پنج روز فاقد خلیفه بود در این مدت الغافی ابن حرب امور شهر را کنترل می‌کرد و مردم دنبال کسی می‌گشتند که اداره امور را قبول کند ولی کسی را نیافتند. اهالی مصر به جستجوی علی (ع) برآمدند و علی (ع) خود را از آنها پنهان کرده بود و به اطراف مدینه پناه برده بود و هنگامی که امام را دیدند علی (ع) آنها را از خود دور کرد و از آنها و سخنانشان چندین بار تبری می‌جست... آنگاه اهالی مصر مردم مدینه را جمع کردند و گفتند ای مردم مدینه ما به شما دو روز مهلت دادیم تا خلیفه‌ای را انتخاب کنید. به پروردگار سوگند که اگر این کار را به پایان نرسانید فردا علی (ع)، طلحه و زبیر و عده زیادی از مردم را خواهیم کشت پس این در هنگامی بود که مردم برای بیعت با علی (ع) به سوی او هجوم آوردند پس امام به آنان فرمود: «مرا رها کنید و به دنبال کسی جز من بروید زیرا ما با کاری روبرو خواهیم گشت که دارای روبه‌ها و رنگهای گوناگونی است دلها با آن همراه نیست و خردها آن را بر نمی‌تابند و توان پذیرفتن آن را ندارند افقها با ابرها تیره گشته و راه راست ناپیدا است. آگاه باشید چنانکه من به درخواست شما پاسخ گویم شما را بدانچه که خود می‌دانم و ادا خواهم ساخت و به گفته گوینده‌ای و نکوهش نکوهشگری فرا نخواهم داد. اگر مرا رها کنید من نیز چون یکی از شما خواهم بود و شاید نسبت به کسی که کار خود را به او وا می‌گذارید گوش‌کننده‌تر و مطیع‌تر باشم و بهتر است من یاور و مشکل‌گشای شما باشم تا فرمانروای شما» و بعد از این ماجرا بود که مردم با شرایط علی (ع) راضی شده و با او بیعت کردند (۹۳:۱۳۹۱).

شخص دیگری امامت مردم را بر عهده می‌گرفت و شرایط خلافت او مهیا نمی‌شد او به مقتضای تقیه عمل می‌کرد و در نتیجه از همه مردم در مقابل حاکم مطیع‌تر می‌بود.

شوشتری (۵۰/۲:۱۹۷۲) معتقد است که امام در اینجا مطابق با عقیده حریف و دشمنان خودش سخن گفته است و در حقیقت امام علی (ع) امامت را جز برای خود و دیگر معصومین از عترتش قبول نداشته است.

مغنیه (۵۰/۲:۱۹۷۲) می‌گوید که امام علی (ع) در اینکه خلافت فقط حق اوست و کس دیگری شایسته خلافت نمی‌باشد لحظه‌ای شک نکرد ولی معتقد بود که برای کسب خلافت نمی‌بایست جنگید مگر اینکه دو عامل تحقق پیدا کند: ۱. حقوق مسلمانان در حال تباه شدن باشد؛ ۲. یاور و پشتیبانی که او را در حفظ و اقامه حقوق یاری کنند وجود داشته باشد.

نظرات دیگری در این مورد گفته شده است از جمله اینکه بیان چنین سخنی از سوی امام برای فرار از واقعیت و یا خودداری از پذیرش حق مشروع نبوده است؛ بلکه امام با توجه به جو اجتماعی و مسائلی که در فرا روی آنها قرار داشت می‌خواست حجت را بر آنها تمام کند و جلوی اعتراضات بعدی آنان را بگیرد و البته چه بسا به خاطر این بوده است که چون امام می‌دانست ناکثین و قاسطین و مارقین بر علیه او دست به طغیان خواهند زد؛ پس اگر مردم به سراغ شخص دیگری بروند و امام یاران کافی برای اجرای حکومت عادلانه را نیابد پذیرش خلافت به عنوان یک تکلیف از او ساقط می‌شود و چنین امری از قبیل نفی حکم با از بین رفتن موضوع حکم می‌باشد (نک: موسوی ۱۱۸/۲:۱۴۱۸).

جرح و تعدیل نظرات مذکور و اظهار نظر در باب این حدیث شریف مستلزم مروری بر اوضاع

ارزیابی و نتیجه گیری

با در نظر داشتن واقعیت تاریخی می‌بایست چند نکته را از یکدیگر تفکیک کرد:

اول اینکه، امام علی (ع) به صلاحیت خود برای امامت و رهبری لحظه‌ای شک نداشت و تردیدی هم به خود راه نداد؛ همانگونه که در خطبه ششم نهج‌البلاغه فرموده است: فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقی مستأثر علی منذ قبض الله نبیه حتی یوم الناس هذا.

دوم اینکه، همان‌طور که بعضی از شارحین نهج‌البلاغه اظهار داشته‌اند، پذیرش خلافت وقتی واجب می‌شود که خلیفه و حاکم بتواند به وظیفه شرعی خود عمل کرده و بر مبنای احکام الهی عدالت اجتماعی را در جامعه پیاده سازد؛ ولی متأسفانه افرادی از قبیل ابن ابی‌الحدید جایگاه معنوی امامت را با خلافت و در دست داشتن قدرت سیاسی یکسان دانسته و تصور نموده‌اند وقتی علی (ع) می‌فرماید: دعونی و التمسوا غیری این جمله بر نفی امامت علی (ع) دلالت می‌کند. حال آنکه، بحث خلافت و اداره امور سیاسی بحثی جدا از مقام معنوی امامت است. با توجه به آن مقام معنوی بود که امام علی (ع) می‌توانست از آینده خبر دهد؛ چنانکه می‌فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی.

سوم اینکه، وقتی علی (ع) می‌فرماید: دعونی و التمسوا غیری... و ان ترکتمونی فانا کاحدکم و لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن و لیتموه امرکم و انا لکم و زیرا خیر منی لکم امیرا، امام (ع) واقعاً آنچه را که در دل داشته است بر زبان آورده است؛ زیرا امکان اینکه فردی غیر از امام به حکومت انتخاب می‌شد کاملاً منتفی نبود. همان‌گونه که در روایت تاریخی فوق ملاحظه شد، در مرحله اول مردم به سوی امام (ع) آمدند ولی وقتی امام بیعت با مردم را نپذیرفت به سراغ افراد دیگری رفتند تا آنها را به خلافت منصوب کنند و در نهایت دوباره به سوی امام (ع) آمدند و امام قلباً تمایلی برای خلافت و حکومت بر جماعتی که از سیره

پیامبر (ص) فاصله گرفته بودند نداشت، که این عدم تمایل را به صراحت در خطبه شششقیه بیان می‌کند. همچنین فرمود که اگر من حاکم باشم بر مبنای تشخیص خودم عمل خواهم کرد و پیرو هوی و هوسهای شما نخواهم بود و به حرف هیچ کس گوش نخواهم داد؛ ولی وقتی امام به خلافت می‌رسد از حقوق خود صرف‌نظر کرده و حتی المقدور نظر مردم را در سیاستهای خود لحاظ می‌کرد.

چهارم اینکه، امام ضمن اعتقاد به امامت و صلاحیت خود برای رهبری، یقین داشت که این صلاحیتها و تواناییها وقتی به بار می‌نشیند که زمینه مساعد وجود داشته باشد ولی حضور و خواست مردم و حمایت آنان از حاکم سبب می‌شود تا پذیرش خلافت به عنوان یک تکلیف الهی به قطعیت رسیده و امام این منصب را بپذیرد، ولو اینکه مردم مخلصانه از حق و عدالت حمایت نکنند. اگر چه امام حضور فیزیکی مردم را ملاحظه کرد و از صلاحیت خود نیز خبر داشت، در عین حال، با توجه به روحیات مردم و شرایط اجتماعی آن روز، مجاز می‌دانست که مردم او را انتخاب نکرده و فرد دیگری را به حکومت برگزینند و چنین امری را خلاف شرع نمی‌دانست. به تعبیر خود امام (ع)، چه بسا، چنین انتخابی برای بعضی از مردم بهتر می‌بود و به نظر می‌رسد که قبول حکومت و خلافت چنین مردمی برای امام آسانتر از تحمل شرایط اجتماعی زمان ابوبکر و عمر و عثمان نبوده است؛ زیرا امام می‌بایست احکام اسلام اصیل را بر کسانی که به حسب ظاهر مسلمان هستند ولی عملاً از عدالت اسلامی گریزان‌اند به اجرا درآورد. احکام وقتی قابلیت اجرایی پیدا می‌کند که مردم به مقام معنوی و روش امام علی (ع) اعتقاد داشته و از او تبعیت کنند نه اینکه همچون شتر جوان کوهان شکسته‌ای باشند که به راههای مختلف بخواهند از زیر بار اطاعت شانه خالی کنند.

آخرین نکته اینکه، امام نظرات همین مردمی را

شیخ مفید، محمد بن النعمان، (۱۴۱۳)، *الجمال*، کنگره شیخ مفید، قم؛
 عبدالمقصود، عبدالفتاح، (۱۳۵۴)، *الامام علی بن ابی طالب (ع)*، ترجمه
 سید محمد مهدی جعفری، انتشارات مروی، تهران؛
 فرید خراسانی، علی بن زید البیهقی، (۱۴۰۹)، *معارض نهج البلاغه*، ۱/
 ۱۹۱ کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم؛
 فیرحی، داوود، (۱۳۸۰)، «مشروعیت سیاسی در نصوص اسلامی»،
 روزنامه *خراسان*، سه شنبه ۱۳ شهریور؛
 قائدان، اصغر، (۱۳۷۷)، «علل عدم انتخاب علی (ع) به جانشینی
 پیامبر (ص)»، روزنامه *آفرینش*، چهارشنبه ۱۳ آبان؛
 کنگره *هزاره نهج البلاغه*، (۱۳۷۲)، *مجموعه سخنرانیها*، مدرسه عالی
 شهید مطهری، تهران؛
 مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴)، *بحارالانوار*، مؤسسه الوفا، بیروت؛
 مدرس، سید هادی، (۱۳۸۱) *ویژگیهای اخلاقی در شخصیت حضرت
 علی (ع)*، ترجمه محمد صادق پارسا، انتشارات محبان الحسین، تهران؛
 معینی نیا، مریم، (۱۳۷۹)، *سیره اداری امام علی (ع)*، سازمان تبلیغات
 اسلامی، تهران؛
 مغنیه، محمد جواد، (۱۹۷۲)، *فی ظلال نهج البلاغه*، *محاولة لفهم جدید*،
 دارالعلم الملايين، بیروت؛
 موسوی، سید عباس، (۱۴۱۸)، *شرح نهج البلاغه*، دارالرسول و دارالحجه-
 البيضاء، بیروت؛
 نقی پورفر، ولی‌الله، (۱۳۷۶)، *اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن*،
 مرکز آموزش مدیریت دولتی، تهران. ■

که از ایمان کامل برخوردار نبودند و در
 تصمیم‌گیریهای خود دچار اشتباهات عمده‌ای نیز شدند
 محترم شمرد و کسی را به بیعت مجبور نکرد. او افرادی را
 که بیعت کرده بودند وادار به شرکت در جنگ نمی‌کرد و
 آن اشخاص را هم که به ناحق بیعت خود را نقض کرده
 بودند مجازات نمود، بلکه کوشید با آنان با دلیل و منطق و
 رأفت برخورد کرده و تا جایی که بتواند آنان را به راه
 راست هدایت کند. عمده‌ترین دلیل پذیرش خلافت،
 تقاضا و پافشاری شدید مردم بود و علی (ع) همان قدر
 صادقانه جمله *دعونی و التمسوا غیری* را بر زبان آورد که
 جمله *فزت و رب الکعبه* را به زبان جاری ساخت.

منابع

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله، (۱۳۸۵)، *شرح نهج البلاغه*، دار
 احیاء التراث العربی، چاپ دوم، قاهره؛
 ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمان، (۱۹۹۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک
 والامم*، دارالکتب العلمیه، بیروت؛
 ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد، (۱۳۷۹)، *المناقب*، مؤسسه
 انتشارات علامه، قم؛
 ابن عبدالواحد الشیبانی، محمد بن محمد، (۱۹۵۵)، *الکامل فی التاریخ*،
 دارالکتب العلمیه، بیروت؛
 الراوندی، سعید بن هبه‌الله، (۱۴۰۶)، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*،
 کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم؛
 الضبی الاسدی، سیف بن عمر، (۱۳۹۱)، *الفتنه و وقعه‌الجمال*، محقق
 احمد راتب عرموش، دارالفنائس، بیروت؛
 الطبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۷) *تاریخ الامم و الملوک*،
 دارالکتب العلمیه، بیروت؛
 باباپور، محمد مهدی، (۱۳۷۹) *درآمدی بر سیاست و حکومت در
 نهج البلاغه*، ص ۸۴، انتشارات تهذیب، قم؛
 بحرانی، ابن میثم، (۱۳۷۵)، *شرح نهج البلاغه*، ترجمه قربانعلی محمدی
 مقدم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد؛
 جعفری، محمد تقی، (۱۳۶۸)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، دفتر نشر
 فرهنگ اسلامی، تهران؛
 سید جاسم، عزیز، (۱۳۸۲)، *امام علی نماد حکومت حق*، ترجمه و
 تحقیق موسی و دانش، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی،
 مشهد؛
 شوشتری، شیخ محمد تقی، (۱۹۷۲)، *بهج الصباغه*، انتشارات امیر کبیر،
 تهران؛